

تاریخ شیخیه و شیخگری

نویسنده
رحمان کرمی

مقدمه

پروردگارا! تو را سپاس گویم، سپاسی به اندازه شناخت دانشت و به گستردگی مهر و بخشندگیت، سپاسی بی‌آلایش که شایسته خدائی تو و بندگی من باشد و این چنین نیز به درگاهت به امید رحمت مغفرت از گناهانی که زمینه‌ساز انحراف تحقیق و پژوهش می‌شوند، آمرزش می‌خواهم و چنان با «ادعونی» فرمان دادی به تو توسل جویم تا همانطور که وعده فرمودی بر من ببخشائی تا سعادت صلح بین بدگمراهی کشیده شده و هدایت نصیبم شود زیرا که امام‌العارفین قطب المعصومین مولی‌الموحدين علی مرتضی امیرالمومنین سلام الله علیه فرموده‌اند: «اصح الناس اصلحهم للناس»^۱ که این صلح بین خلق و خالق است. آنهایی که به تحریک رهبران ضلالت به گمراهی کشیده شدند و با خدای خود قهر کردند.

پروردگارا

به بدترین نام و کلمات تامهات در این راه که سراسر لحظاتش قدس است به الهامات قدسی مؤیدم بدار تا بتوانم بکنم آنچه مسیحا می‌کرد.

پروردگارا

بر جلوه خودت پیامبر رحمتت و باب تمام خصوصیت‌های حضرتش که ناصر ابناء و امام اولیاء است اعنی علی مرتضی و اولین بنیانگزار مکتب اعتراض فاطمه زهرا و خاندان پاکشان که پایداران تا شهادت و پرهیزکاران ابروی طهارت، اختران روشن و رهنمون گر، کشتیان نجات خاصه ابی‌الوقت مولی‌الزمان، رکن‌الایمان، روح القرآن خلیقه‌الرحمان صاحب‌الامر و العصر حجة‌بن‌الحسن‌العسگری روحی فداه درود فرست. زیرا آنان که برتری را خداوند زینده‌شان کرد و برامت پیشتازشان نمود، شایسته چنین سلام و صلوات هستند^۲

۱. یعنی «شایسته‌ترین مردم آن کسی است که بیشتر برای ایجاد صلح در میان مردم تلاش کند» (غررالحکم ج ۱ ص ۱۹۰)

۲. چنان که معنای صلوات همین دریافت است.

آنچه جلوه صمد مظهر احد حضرت محمد صلوات الله علیه که نسبت به دون مرتبت و منزلت خود «لیس کمثله شی» است به نام «اسلام» برای خلق از آسمان تحفه آورد با توجه به حقیقت و همه دستورات و جوانب آن برنامه ایست کامل و مستحکم که نوع بشر را به پایدارترین راه هدایت می‌کند و زمینه سعادت دو جهانی را برای او فراهم می‌آورد، متقابلاً برعکس قوانین بشری که برفرض و تخمین متکی است و آورنده اش این و آنی می‌باشند که بر اوهام و خیالات بعضاً برپایه و اساس سیاستهای منفی فراهم آمده از چنین نعمتی که قوانین الهی بر خوردارست بی‌بضاعت می‌باشد.

معارف آسمانی به حکم این که از خداوند می‌باشد به نعمت جزم و یقین قوی و به اثربخشی حتمی آنها نه تأثیر تئوری و نظری بل الهی مؤید است، اگر آدمی با آن محاذات پیدا کند نور باران می‌شود و هرکجا را به قدوم خویش مزین فرماید نورافشانی نموده «حکم یخرجهم من الظلمات الی النور»^۳ دارد. ولی متأسفانه ساعاتی پس از این که پیامبر اکرم (ص) به رفیق اعلی پیوست، قبل از آن که به خاک سپرده شود، زنجیره‌ای از کارشکنی‌ها و نابسامانیهای سیاسی همراه با تظاهر و پرده‌پوشی بر خرابکاری‌ها شروع شده، نطفه انحراف که در میان اختلافی برخاسته از حسادت و رقابت با برگزیده غدیر بسته شده بود از مام پلیدی متولد گردیده، پیروزی کودتای نخبگان عرب، به مثابه شکست آرمانهای انسانی، اجتماعی نهضت آسمانی اسلام بود، مسلمانان اولیه را که از توان تحلیل کودتا و برخورد با آنان عاجز بودند به فلج اندیشه دچار کرده، اگر آن روز ظاهرینان که همیشه همان را درک می‌کنند که می‌بینند، اقدامات سرکوب‌گرانه کودتا را در جهت تثبیت قدرت و استقرار خلافت عربی می‌دیدند، آنان که در «دوش»های [= شبهای] زندگی به گوش خود از صاحب مقام «ما ینطق عن الهوی»^۴ رازهایی شنیده بودند که به حکم «ان هو الا وحی یوحی»^۵ عین وحی می‌بود، به آنچه می‌اندیشیدند، توجیه آغاز [= آرمانهای اسلام بود که از همان جا [= کودتا] شد، زیرا اسلام بی‌غدیر، همان توجیه حقایق معارف آسمانی است که به ولایت با امانت [مرجعیت فقهی و رهبریت سیاسی اختصاصی دارد.

در اندیشمندان بزرگ اسلامی که صحابه و فادار به پیمان غدیر بودند همان دردی بود

که تا دور دست‌ترین اجتماعات بشر را با شنیده‌های پیشگوئی گونه‌ رسول خدا در مقابل دیده ترسیم می‌کردند وی دیدند چنین نگاهداری که نوعی استبداد سیاسی توأم با ارتداد سیاسی و اعتزال سیاسی بود فقط آن نیست که فردای تاریخ بوسیله تعقیب‌کنندگان روش کودتاچیان به وقوع می‌پیوندد بل نابسامانیهای عقیدتی بود که برای حقیقی جلوه دادن کودتا و شخصیت‌سازی کارگزاران سیاست آن در قالب‌های روائی فراهم می‌آید، چنان که احادیث بسیاری در این زمینه ساخته شد و پشتوانه ارتداد قرار گرفت و در طول تاریخ مرداب‌های هولناک الحادی را بوجود آورد که ب فرموده امام صادق علیه‌السلام «حسین بن علی علیه‌السلام همان جا به شهادت رسید»^۶

جای کلام مبارک و دلنشین حضرت علی بن موسی‌الرضا علیه‌السلام این جاست که فرموده‌اند: «صل المومنین فی قبولهم ولا امیرالمومنین علیه‌السلام فی یوم غدیر خم کمثل الملائکة فی سجودهم لادم، و مثل من الی ولایة المومنین علیه‌السلام یوم الغدیر مثل ابلیس»^۷ یعنی: «مثل مومنین در قبولی ولایت امیرالمومنین در غدیر خم مثل ملائکه در سجودشان مقابل حضرت آدم است و مثل کسانی که در روز غدیر از ولایت امیرالمومنین سرباز زدند مثل شیطان است» این شیاطین هم برای خدا خلیفه ساختند و هم در کنار معارف اسلام ناب محمدی، الحاد کلامی و فساد عقیدتی که به مثابه دمیدن روح ابلیسی در کالبد ابنای سست ایمان ادوار و اعصار بود بشمار می‌رفت که چه ستیزهای بی‌امان و قهرآمیز و خونینی همراه داشته است.

از همان روز که زمینه نوعی بیگانگی و جدائی و دوری از راهبران آسمانی عقیدتی تشیع فراهم آمد، هم، پارسایانی در برداشت که از اسلام دچار کژاندیشی و اشتباهاتی پرلطمه شدند و هم ابلیسان آدم‌روی فرصت‌طلب که آرزوی مقتدائی داشتند با نوآوریهای ضد اسلامی که ظاهراً پایه و اساس آن براسلام نهاده شده بود تلخی کفر و الحاد را با شیرینی اسلام پنهان می‌کرد و در مواقعی که جامعه در تب‌خستگی می‌سوخت در معرض مردمان خسته از همه چیز می‌گذاشت و می‌بینیم عصر به عصر در بحرانی‌ترین ایام هول و هراس، غارت و کشتار، از تاخت و تازاموی و عباسی گرفته تا یورش ترک و تاتار، عز و مغول، و ... همیشه به صورت مرهمی بر زخمهای عمیق و

۶. بحار الانوار، ج ۸ ص ۲۸

۷. عوالم ج ۳/۱۵ ص ۲۲۴.

جراحات روحی و روانی بکار می‌گرفتند.

تا زمان تولد سیاست مدرن که دورهٔ خلق رهبران ضلالت بود بوسیلهٔ مبشران باطل که زهره‌کشندهٔ بدعت‌های خود را با پوششی اسلامی پنهان داشته بودند مردم را فریب دادند در هر گوشه و کناری بنام اسلام بر علیه اسلام به فعالیت پرداختند، و هم مانند تاریک‌خانه‌های مراکز جاسوسی نقش بهترین خبرگزاری و مجری نقشه‌های شوم و تخریبی آنان را بعهدہ داشتند.

در نتیجه اگر آن روز نظام سیاسی اسلام به کلی دگرگون شد و به پیکره‌ای استخوانی تبدیل گردید و از اسلام جز نامی باقی نماند تا جایی که با سقوط آخرین پادشاهان عثمانی شکست نهائی آشکار شد، از طرفی هم امت واحده اسلامی با یک قبله و کتاب و پیامبر به احزاب و گروه‌های متعدد و پراکنده تبدیل شدند و سرگردانی و پریشانی عقیدتی در کنار آنهمه مسائل بغرنج سیاسی و اقتصادی و اجتماعی به گونه‌ای آنان را فراگرفت که بلیه آن را در کشور و کنار کشورهای اسلامی بنام‌های «اسماعیلیه» و «صوفیه» و «وهابیه» و خلاصه «شیخیه» مادر «بهائیه» و «بابیه» و «ازلیه» که ما در این فرصت پیش آمده او را می‌شناسیم به فعالیت عوام‌فریبانه پرداختند می‌بینیم چگونه خلقی تشنهٔ معنویات عالی اسلام ناب محمدی که مصمم شده‌اند از بُعد بین خود و خدا بکاهند را فریب می‌دهند، آنان سراب را آب می‌پندارند به دنبال سراب می‌روند و گمان می‌کنند آب حیات و شفای هر دردی را کشف کرده و می‌خواهند بشریت را با شعار انسان دوستی و زندگی بهتر در پی خود بکشانند. اینان در حالی که نغمه سرور و شادمانی سر می‌دهند ناگهان چشم گشوده و درمی‌یابند که آنچه را دیده‌اند سراب است، نه آب و آنچه را درمان هر درد می‌پنداشتند، توهمی بیش نبوده است.

موقعیت تاریخ

در ورود فرقه سازان

پیشینیان قاجاریه با نسبی که به «سرتاق» بن «سابانویان» بن «جلایر» بن «نیرون» یکی از سرکاران و سرهنگان «هلاکوخان» مغول می‌رسد، بهمان زمان به ایران وارد شدند و بواسطهٔ نفوذ و قدرتی که در زمان «غازان» خان بهم رسانیدند جمعیت کثیری از ترکان

خود را بدان عائله منسوب داشته معروف به «قاجاریه» گشتند.

پس از ضعف دولت ایلخانیان از ایران به حدود شام کوچ کرده تا این که امیر تیمور گورگانی [= لنگ] مجدداً آنان را به ایران مراجعت داد و بسیارشان در آذربایجان، گنجه، ایروان، رحل اقامت افکندند. ترکمنان آق قویونلو که قبل از طلوع کوکب اقبال شاه اسماعیل صفوی در ایران اقتداری به هم رسانیدند، قرابت نزدیک با «قاجاریه» داشته و می توان آنها را از یک اصل مشترک دانست.

باید بدانیم گذشت زمانی بر بلندای دوره «هلاکو» تا «زیدند» اینان در میان ایرانیان مستهلک گشته و حتی مذهب تشیع را قبول نمودند و از جمله طوائفی بودند که شاه اسماعیل صفوی را برای رسیدن به مقصودش مساعدتها کردند و به زبان شاه عباس کبیر، شاید به لحاظ کاستن نفوذ امراء قزلباش بود که قاجاریه را نیز از گنجه و ایروان به مرو و گرجستان و استرآباد کوچ داده مقیمشان ساخت، جمعی از اینان که در قلعه مبارک آباد آن طرف رود گرگان اقامت نمودند معروف به قاجاریخاری باش شده و آنان که در طرف دیگر بودند اشاقه باش ملقب شدند. فتح علی خان قاجار از امراء «اشاقه باش» به زبان فتنه افغان نزد «شاه طهماسب» ثانی قرب و منزلتی بهم رسانید تا جائی که به مقام سپهسالاری نائل آمده، ولی نامور وسایل قتل او را فراهم آورد و خود زمام لشکر را در دست گرفت.

پس از ماجراهائی که با افول سلطنت نادرشاه بین محمدحسن خان قاجار و آزادخان و کریم خان زند فراهم آمد و عاقبت کریم خان زمام امور را بدست گرفت او با بزرگترین دشمنان خود قاجاریه ظلم و ستم روا نداشتند بلکه بوسیله ازدواج با دختر محمدحسن خان خواهر آقامحمدخان قاجار رشته مودت و الفتش را با قاجاریه مستحکم نمود. ولی حسین خان قاجار برادر آقامحمدخان به این وصلت اعتنائی نکرده به مخالفت برخاست، عاقبت در مقابله با فرستاده کریم خان زند شکست خورده بر اثر فرار به دست ترکمنان کشته شد.

ولی آقامحمدخان که می رفت «خواجه تاجدار» شود با تاریخ آمد تا این که لطفعلی خان زند را اسیر خود نموده با دست خود چشمان او را از حدقه درآورد به تهران فرستاده پس از ارتکاب اعمالی که قلم از تحریر و زبان از تقریر آن شرم دارد او را به قتل

رسانید و در سال ۱۲۰۹ طومار سلطنت «زندیه» درهم پیچیده شد. مشهور می‌باشد که لطفعلی خان پس از این به جور وحشیانه آقامحمدخان قاجار پر از عقیقه نابینا گردید شعری سروده و پیوسته زمزمه می‌کرد.

یا رب سندی تو تاج را از همچو منی دادی بدمختی نه مردی، نذرنی
از گردش روزگار معلوم شد پیش تو چه دف زنی چه شمشیر زنی
خلاصه آقا محمدخان خواجه پس از درگیریهای زیاد که تا سال ۱۲۰۱ یا بقولی
۱۲۰۹ طول کشیده با فتح گرجستان، امراء لشکر و اعیان دولت را احضار کرده مراسم
تاجگذاری برگزار نموده تا این که هر شب شنبه ۲۱ / ذی‌حجه / ۱۲۱۲ با دشته براق سه
تن از خادمان خود به قتل رسید.

با مرگ مردی خونخوار و جلاد دومین فرد از قاجاریه بنام فتحعلشاه به سلطنت رسید و فتنه‌های گوناگونی در گوشه و کنار حیطة زمامداری او فراهم می‌آمد و سرکوب می‌شد تا آخر سنه ۱۲۱۸ که کلیه آنها فرونشست و بنیان سلطنت فتح‌علیشاه استوار گردید، ولی در همین موقع بود که وقایع سیاسی ایران شکل گرفته رقابت بین «انگلیس» و «فرانسه» و تجاوزات دولت «روس» به اراضی ایران و تیرگی روابط دولت ایران و عثمانی پی‌درپی شنیده می‌شد.

ولی در بین آنچه حائز اهمیت و بازگو کردن می‌باشد رقابت «انگلیس» و «فرانسه» به لحاظ بدست آوردن منافع «هندوستان» می‌باشد که دولت انگلیس بوسیله کمپانی تجارته هند در مملکت وسیع هندوستان قدرت و نفوذی بهم رسانیده بود و در اروپا هم بزرگترین سردار «ناپلئون بناپارت» امپراطور فرانسه نیز تصمیم داشت از مسیر ایران هندوستان را از دست انگلیسی‌ها مستخلص سازد بهمین منظور با فتحعلیشاه وارد مذاکره شده در ابتداء «ژویر» را در سنه ۱۲۲۰ و بعد ژنرال «گاردان» را با بیست و چهار نفر از مردان جنگی در سنه ۱۲۲۲ به ایران مأمور کرد و متعهد شد روسیان را وادار نماید تا از بلاد از دست رفته ایران خارج شوند و از تقدیم آلات جنگی خودداری نکنند و در مقابل ایران به دولت «فرانسه» اجازه خواهد داد که لشکر خود را از آن مملکت به تسخیر هندوستان روانه سازد.

چون پیشنهاد «ناپلئون» به نفع دولت ایران بود آن پادشاه ژنرال «گاردان» را محترم

داشت و پیشنهادهای امپراطور فرانسه را قبول کرد و فرستادگان «ناپلئون» سپاه ایران را نظمی جدید دادند، جنگ پیاده و استعمال توپ و تفنگ را به نحوی که در اروپا معمول بود به سپاهیان بیاموختند و در تمام دین موارد کفایت و لیاقت و حسن تدبیر میرزا بزرگ قائم مقام موجب پیشرفت امر و رسیدن به مقصود گردید.

در همین زمان که دولت انگلیس با اطلاع از روابط ایران و فرانسه تصمیم بر جلب خاطر پادشاه ایران گرفت و از طرف فرمانفرمای هند «سرجان ملکم» و از جانب انگلستان «سرهاردجونز» به سفارت ایران مأمور گردیده و وعدهٔ مساعدت با زور و زر دادند تا دولت ایران از دوستی با «ناپلئون» دست بردارد و خلاصه امناء دولت، مجلس مشورت آراسته به ژنرال «گاردان» ایراداتی وارد آوردند، منجمله آن که متعهد شده بود چون ناپلئون با «الکساندر» امپراطور روس عقد مودت بندد در حدود ایران که در دست روسهاست صحبت راند و در حدود ایران که در دست روسهاست صحبت راند و برخلاف عهدی که بسته بودند رفتار کرده در معاهدهٔ «تیلست» نامی از ایران نبرده است، در این جلسه موجب شد «سرهاردجونز» سفیر انگلیس به تهران وارد گردیده در همان زمان «گاردان» از ایران خارج گشت، سفیر دولت انگلیس متعهد شد سالیانه دویست هزارتومان برای جنگ با روسیان به ایران به پردازد و به جهتی تأدیه این وجه سه سال به تعویق افتاد و در سنه ۱۲۲۶ هجری ششصد هزارتومان زر مسکوک و سی هزار قبضه تفنگ و بیست عراده توپ تسلیم دولت ایران گشت و سی تن مهندنس و معلم نظام در خدمت ایران درآمدند تا سپاهیان را آداب جنگ به طرز جدید آموزند. دانستنی جزئیات این زمان را به تاریخ می‌سپاریم که خواننده عزیز به آن رجوع نماید.

در چنین اوضاعی بود که موضوعی حساس نظر حکومت بریتانیای کبیر را به خود مشغول کرد «در مناطقی که بر آنها دست‌اندازی کرده‌ایم حاکمیت خود را حفظ کنیم» دیگر «بخشهایی که هنوز زیر سلطه ما نیستند به مستعمرات خود بیفزاییم»^۸ بهمین لحاظ به شناخت موقعیت‌های دینی کشورهای مورد نظر خود پرداختند. به نتیجه رسیدند در مورد هند، نگرانی نداشتند زیرا یقین حاصل کرده بودند «ادیان بودا و کنفیسیوس که غالب مردم آن کشور پیرو آنها بودند انگیزهٔ قیامی را در آنان بر نمی‌انگیخت، اینها دو دین

۸ دستهای ناپیدا، ص ۷.

مرده‌ای هستند که به مسائل اجتماعی کاری ندارند و تنها به ابعاد درونی انسان می‌پردازند و بعید به نظر می‌رسد که احساسی ملی در میان مردم این دو منطقه پدید بیاید»^۹ ولی «وضع کشورهای اسلامی ما را نگران می‌کرد» زیرا «یک فرد مسلمان در پیروی از اسلام استوار است بگونه‌ای که اسلام در جان یک مسلمان چونان مسیحیت در دل کشتیها و راهیان می‌باشد» و خلاصه «خطر مسلمانان شیعه در ایران از این هم بیشتر است زیرا آنان مسیحیان را کافر و نجس می‌دانند»^{۱۰} و «از عالمان مسلمان بسیار نگران، علمای الازهر، عراق و ایران استوارترین سد در برابر خواسته‌های ما محسوب می‌شدند»^{۱۱} و «البته اهل تسنن نسبت به شیعیان کمتر از علمای خود فرمانبری داشتند زیرا آنان هم سلطان را حاکم می‌دانند و هم شیخ‌الاسلام را در حالی که شیعیان حکومت را تنها شایسته‌ی عالمان می‌دانند و به سلطان اهمیت کافی نمی‌دهند»^{۱۲}

مستر همفر در خاطراتش می‌نویسد: «ما کنفرانسهای بسیاری تشکیل دادیم تا برای این مسائل نگران کننده راه‌حلهایی بیابیم»^{۱۳} زیرا «گزارشهای رسیده از جاسوسها و مزدوران نیز ناامید کننده بود همچون نتایج کنفرانسها که یا صفر بود و یا زیر صفر اما ناامیدی در ما راهی نداشت چرا که ما خود را با تلاش پیوسته و صبر بی‌پایان آموخته بودیم»^{۱۴}

عاقبت محمدبن عبدالوهاب که جوانی بلندپرواز و تندخو بود و از حکومت عثمانی انتقادی می‌کرد^{۱۵} انتخاب کرده و همواره د راو می‌دیدند و می‌گفتند «تو موپیتی بزرگتر از علی و عمر هستی و اگر پیامبر اکنون زنده بود ترا به جانشینی خود برمی‌گزید و آنها را رها می‌شود»

مستر همفر جاسوس کهنه‌کار به او القاء می‌کرد که «امیدوارم اسلام بدست تو احیاء شود و تو یگانه فردی هستی که می‌توانی اسلام را از این پرتگاه نجات بخشی»^{۱۶} او را در اصفهان با عربیت و ادبیت فقه و اصول آشنا کردند تا این که دعوی اجتهاد نموده^{۱۷} ملهمش کردند که او «غیر از شیعه و سنی خود راه سومی را برگزیند، او این پیشنهاد را با

۹. همان، ص ۸
 ۱۰. همان، ص ۹
 ۱۱. همان، ص ۱۱
 ۱۲. همان، ص ۱۲
 ۱۳. همان، ص ۱۲
 ۱۴. همان، ص ۱۲
 ۱۵. همان، ص ۳۲
 ۱۶. همان، ص ۳۶
 ۱۷. حکیم سبزواری، ص ۳

دل و جان پذیرفت زیرا با غرور و آزاداندیشی وی سازگار بود»^{۱۸} از اصفهان به عربستان رفته با کمک عبدالعزیز زعامت دینی آن سامان را بعهدہ گرفت و عبدالعزیز نیز به لحاظ‌های محمدبن عبدالوهاب تقویت شد، عاقبت این دو نیروی شیطانی به مدد یکدیگر و جلادی و جربزه مسعود فرزند عبدالعزیز بقاع متبرکۀ عربستان را به تل خاکی تبدیل نموده سپس عازم نجف اشرف شدند گروهی از زائران آن حضرت را تحت عنوان بت‌پرستی به سعادت شهادت رسانیدند و به دوازده‌هزار فاکس در بامداد عید غدیر به کربلا وارد شد. پنجهزار تن از اهالی و سکنه آن شهر مقدس را کشتند و ضریح مبارک اباعبدالله الحسین علیه‌السلام را شکسته و آنچه از شیء نفیسه و جواهر گرانبها و قندیل‌های زرین و سیمین و خشت‌های طلا بود به یغما بردند^{۱۹} فتحعلیشاه با شنیدن اخبار و فجایع و مردم‌کشی و تخریب بقاع متبرکه با این که آلت و عدتی به کمال داشت به مناسبت زن‌بارگی بسیار بر سر غیرت حفظ دین و شریعت حقه از تاخت و تاز این روباهان انگلیسی برنیامد و تنها نامداری در رفع غائله به عبدالعزیز با تاختن بر حکام عرب یمن و طائف و نجد و دیگر مدعیان حکومت نوشت و سلیمان پاشا والی بغداد را نیز به دفع او تحریک نمود.

فرقه آوران انگلیسی

وزارت مستعمرات بریتانیا که با نوشتن کتاب «چگونه اسلام را درهم کوبیم» پنج‌هزار تن را به خدمت گرفته، تا آنچه را به تصویب رسانیده‌اند عملی کنند یعنی بر مسلمانان چیره شوند و کشورهای اسلامی را درهم کوبند^{۲۰} با این که دولت مردان ایرانی جز تعداد معدودی را به عنوان‌های مختلف حتی بعضاً با چند واسطه به اطاعت خود درآورده بود با تنها قدرت کوبنده‌ای که مستقلاً عمل می‌کرد و اگر عضوی از او به استخدام وزارت مستعمرات درمی‌آمد فوراً شناسائی می‌شد، بی‌آبرو می‌گشت، روحانیت آزاده شیعه بود که هیچ‌گاه به اطاعت از دربار ایران درنیامده بود چه رسد با اجنبی سازش داشته باشد، این گروه که شاهان را غاصب حکومت می‌دانستند چنان نفوذی در طبقات مختلف جامعه داشتند که زمینه رعب و وحشت همیشگی قدرتمندان

۱۸. دست‌های ناپیده، ص ۴۲. ۱۹. تاریخ کامل ایران، ص ۴۹۹. ۲۰. دست‌های ناپیده، ص ۷۵.

را فراهم می‌آورد.

انگلیسی‌ها به این یقین و شناخت بارور بودند که رهبران دینی شیعی در هر کجا از دنیای اقامت داشته باشند به تمامی جاهائی که معتقدانشان زندگی می‌کنند نفوذ خواهند داشت و از همه مهمتر این که درآمدی نیز بعنوان حقوق شرعی از همان جا به محل اقامتشان سرازیر خواهد بود.

در حقیقت ایران اگر مرجع‌نشین باشد بر تمام حکام و پادشاهان و روساء جمهوری کشورهای شیعه نوعی حکومت خواهد داشت و این خود خطری است بزرگ و لذا اگر ندیدیم، خواندیم و شنیدیم که به زمان زعامت و مرجعیت حضرت آیه‌الله‌العظمی میرزای شیرازی قدس سره حکم تحریم تنباکو از سامرا شرف صدور پیدا کر، لکن تا میان درباریان، خصوصاً زنان شاه و نزدیکان او تأثیر گذاشت.

انگلیس قبل از دریافت اخباری این چنین کوبنده به زمان شاه طهماسب که مصمم شدند به بهانهٔ ایجاد ارتباط بازرگانی جای پای نفوذی در جامعه را داشته باشند و «الیزابت» با ارسال نامه‌ای موضوع طرح تجاری بین انگلیس و ایران را طرح نموده لکن به جهات دینی با خواسته‌شان موافقت نشده بود^{۲۱} به یقین رسیده بود که روحانیت شیعه در میان طبقات مختلف دارای نفوذ کلام می‌باشد و بهتر است کارمندان وزارت مستعمرات که می‌باید به کشورهای اسلامی خصوصاً ایران عازم شوند، ملبس به لباس روحانیت هم باشند و امثال شیخ احمدبن زین‌الدین احسانی را بهمین منظور انتخاب کردند^{۲۲} تا او هم بکند آنچه محمدبن عبدالوهاب کرد.

شیخیه

حادثه‌ای قابل تعمق

نتیجه‌ای که از صاحب‌نظران شناس یا دائرةالمعارف نگاران و یا تذکره نویسان نصیب محقق می‌گردد، یک نظریه کوتاهی است که متفقاً به آن اشاره داشته و نوشته‌اند شیخیه

۲۱. تاریخ ده‌هزارساله ایران، ج ۳، ص ۳۴۲

۲۲. در بخش‌های آینده به تمامی نشانه‌های استخدام اشاره خواهیم کرد.

از فرقه‌های شیعی اثنی‌عشری منسوب به شیخ احمد احسانی است^{۲۳} که در استنباط مسائل فقهی روش اخباریان را پذیرفته بهمین لحاظ با اجتهاد از طریق اعمال اصول فقه مخالف هستند.^{۲۴}

آنچه که در استنباط مسائل فقهی روش اخباریان را پذیرفته بهمین لحاظ با اجتهاد از طریق اعمال اصول فقه مخالف هستند.^{۲۵} آنچه قابل توجه و تذکر است و می‌باید با دقت نظر دور از حساسیتی که از تعصب خیزد به آن پرداخت موضوع نسبت «شیعی» است که محققان به فرقه «شیخیه» داده‌اند و بدتر این که در مجموعه‌های تألیفی خود مطرح کرده‌اند و چنین گفتن یا نوشتن نه به لحاظ استنباط غلط یا بی‌پایه و اساس پژوهشگران اندیشمند اسلامی است بل چنین نتیجه‌ای بر مبنای نوشته‌های تظاهر مآبانه بل متعصبانه سران فرقه می‌باشد که خویش را شیعه آنهم افراطی [= غالی] شناسانده‌اند.^{۲۶}

البته جای دارد با سپاس از زحمات محققانی عالی‌رتبه که بدون تردید فوق امکانات و طاقت خود، زحمت پژوهش را تحمل نموده‌اند بعنوان قدردانی و تشکر خواننده‌ای تذکر داد، بطور حتم و یقین باور دارند، ادعای چنین گروه‌هایی که مرموزانه مطرح شده‌اند و ناباورانه در سراسر کشوری پهن گشته‌اند، را نمی‌باید صددرصد باور نموده، تحقیقات خود را بر مبنای ادعایشان گذاشت. بل احتیاط ایجاب می‌کند لااقل ده‌درصد در آنچه این طبقات نوشته‌اند و به جامعه تحویل داده‌اند شک و تردید را روا داشت که از جمله همان موارد، موضوع ادعای تشیع رؤسای شیخیه است و آیا افکار و عقائد نوظهور اینان، بلکه بهتر است بگوئیم ساخته و پرداخته روسای مدعی تشیع «شیخیه» که در خیلی موارد با مبانی اعتقادی شیعه در اصول و فروع مغایرت دارد و مهمتر این که مجری منویات کارگزاران سیاست بریتانیا کبیر بشمار می‌روند ولو اگر نشانی از تشیع هم در آن چه اعتقادات زیربنائی آنان را می‌سازد دیده شود، می‌توان بطور قاطع گفت: اینان از جمله فرقه‌های شیعه بشمار می‌روند!؟

آیا اگر کسی نسبت به خاندان عصمت و طهارت خاصه علی بن ابیطالب سلام‌الله

۲۳. فرهنگ معین، ج ۵، ص ۹۴۹؛ فرهنگ دهخدا ذیل ماده شیخیه، دایرةالمعارف فارسی، ج ۳، ص ۳۳۱۵.

۲۴. فرهنگ معین، ج ۵، ص ۹۴۹. ۲۵. فرهنگ معین، ج ۵، ص ۹۴۹.

۲۶. درباره تظاهر به تشیع این فرقه خواهیم بود

علیها محبت داشت، او را می‌باید شیعه دانست؟! اگر اقرار به فضائل آن بزرگواران نشانه تشیع باشد پس می‌باید دانشمندان اهل سنت^{۲۷} و جماعت که در این امر با ما مشترکند شیعه معرفی نمود. در صورتی که آنچه جداکننده اعتقاد شیعی از آنها یا دیگرانی مانند آنان [= شیخیه، صوفیه، اسماعیلیه] می‌باشد علاوه بر اعتقاد به خلافت ائمه اهل بیت علیه‌السلام، توجه به لزوم تبری در کنار تولی و مطابقت قوانین اصولی و فروعی گروه مدعی با قوانین آسمانی تشیع می‌باشد. و آیا اگر شخصی امانت و خلافت و وصایت امامان آل‌البتیت علیه‌السلام را پذیرفت لکن امامان را خالق و رازق دانست می‌توان گفت اینان با چنین عقیده‌ای، چون امامت و خلافت بلافصلی علی بن ابیطالب و فرزندان بزرگوارش را قبول دارند شیعه اثنی عشری هستند؟!

آیا اگر شخصی در گفتن و نوشتن بیش از حد معمول به نشر فضائل آل‌الرسول علیه السلام پرداخت بطوری که توانست ادعای تشیع را برای خود و قوم خویش به اثبات رساند لکن معراج ختمی مرتبت را نه جسمانی دانست و نه روحانی می‌تواند شیعه باشد؟!

آیا اگر شخصی توحید و نبوت و امامت را همان‌گونه پذیرفت که شیعیان بدان معتقدند لکن درباره معادنه جسمانی و نه روحانی قائل بود چون در آن سه اصل با شیعیان هم عقیده است، می‌توان او را شیعه خواند؟! به گمان نمی‌رسد شخصی مدعی شود با این ضد و نقیض شیعه بودن کسی یا گروه به اثبات رسد.

این سرنوشت «شیخیه» است که ظاهری آراسته به تشیع دارند و مسئولیت شیعه بودن را دریافت کرده‌اند، لکن چون شیعیان نمی‌اندیشند، و اگر جایی مطابق شیعه بی‌اندیشه، بدون تردید در جاهائی می‌توان مطالبی از او شنید و حرکاتی از او دید که با قوانین و ضوابط تشیع سازگار نیست.

۲۷. مانند ابن‌شعبه نشانی (م ۳۰۳)، ابن‌مژدوید (م ۴۱۰)، ثعلبی (م ۴۲۷)، ابونعیم (م ۴۳۰)، ابن‌مغازلی (م ۴۸۳)، حاکم حسکانی (م حدود ۴۷۰)، ابن‌شبرویه (م ۵۰۹)، خطیب خوارزمی (م ۵۶۸)، ابن‌عساکر (م ۵۷۳)، گنجی شافعی (م ۶۵۸)، محمدبن طلحه (م ۶۵۲)، بسط ابن جوزی (م ۶۵۴)، محب‌الدین طبری (م ۶۹۴) و...